

هدف آفرینش

درجه علمی: علمی-پژوهشی (حوزوی)

نویسندگان: قباد محمدی شیخی

منبع: کلام اسلامی ۱۳۸۴ شماره ۵۳

یکی از مسائلی که ذهن بشر را از قدیم الایام جلب نموده، مسئله علت غایی است که یک امر فطری بوده و انسان را وادار به کشف اسرار و رموز پدیده‌های عالم و نظام هستی نموده و حتی سبب توسعه تمدن و فرهنگ عظیم بشری گردیده است. اگر نبود چراهای مطرح شده در ذهن انسان، و اگر نبود ذهن هدف طلب و غایت جوی بشر، گره از هیچ مشکل عقیدتی، علمی، سیاسی، فرهنگی و... در سراسر عالم انسانی، گشوده نمی‌شد و اکنون از صنعت، تکنولوژی، توسعه و تضارب اندیشه‌های بشری خبری نبوده است. مسئله علت غایی علاوه بر تأثیر وصف ناپذیری که در رشد و تولید و توسعه فرهنگ و علوم و تمدن بشری دارد، از زیباترین و ارزشمندترین مسائل فلسفه و حکمت الهی است، چنان که صدرالمألهین شیرازی در همین باره فرموده‌اند: «اعلم ان النظر فی العلل الغائیة هو بالحقیقة من الحکمة بل أفضل أجزاء الحکمة...». پس تحقیق، حول این مسئله که از امهات مسائل فلسفه و عرفان است خود از مهم‌ترین غایات مسائل فلسفی و عرفانی است و بررسی و پژوهش در اطراف آن، زینده و سزاوار است. در این مقاله، طی چند بخش، این مسئله را بر محور علل چهارگانه (فاعلی، مادی، صوری و غائی) بررسی کرده، سپس به اشکال‌های مطرح شده در این زمینه پاسخ می‌دهیم.

متن

الف: بررسی علل چهارگانه

و مقایسه آنها با یکدیگر

۱۰. تاریخچه علت غایی در مقام وجود شناسی

انسان موجودی است فهیم و شاعر و کمال طلب، در مسیر زندگی خود با هر پدیده‌ای که برخورد می‌کند، سوالات و چراهای متعددی برای او پیش می‌آید. مثلاً هرگاه از رودخانه‌ای در حال عبور باشد و به طور ناگهانی، آب رودخانه کم یا قطع شود، سوءالی در ذهن عابر از رودخانه مطرح می‌شود که چرا آب، کم یا قطع شد؟ و منظور او از این چراها به چهار حالت ممکن است بیان شود:

الف. چه کسی یا چه چیزی سبب کاهش و قطع آب گردیده است؟ که در این صورت اگر منظور از آن کس یا آن

چیز، معدوم و نابود کننده آب باشد، سوءال از علت فاعلی شده است و اگر منظورش چیز دیگری باشد در احتمال دوم مطرح می‌شود.

ب. فاعل، در کاستن یا قطع آب از چه ابزاری استفاده کرده است؟ که آن ابزار را علت مادی می‌گویند.

ج. انگیزه و هدف یا قصد و نیت فاعل چه بوده؟ که آن هدف یا قصد را علت غایی می‌گویند.

د. چرا وقتی آب، کم یا قطع می‌شود، هیأت و شکل مخصوصی در عالم واقعی و نفس الامری برای آب پیدا و

محقق می‌شود یا یک هیأت و حالتی از بین می‌رود؟ که هیأت و شکل عمل را علت صوری می‌گویند.

پس این سوءالات از لوازم لا ینفک اندیشه بشری و ناشی از ذهن کاوشگر انسان بوده و برگرفته از سرشت و

جبلت و فطرت او می‌باشد و تا زمانی که انسان، انسان بوده است همین ذهن و سرشت را داشته و بحث از علت

اشیاء از جمله علت غایی، همیشه برای انسان مطرح بوده است و در مقام وجود خارجی، هیچگاه علت غایی و از

جمله هدف یابی او در میان موجودات، از ذهن بشر منقطع و بریده نبوده است.

۲. تاریخچه بحث به لحاظ معرفت شناسی

در تاریخ حکمت و فلسفه‌ای معروف است که علل چهارگانه، از مبانی ما بعدالطبیعی فلسفه ارسطو است.

ولی خود ارسطو می‌گوید علت اولیه «واقعیت» در نزد وی برشمرده شده است و این هم مسلم است که ارسطو

تنها فیزیکدان فیلسوف نبوده است، بلکه فیزیکدان معروفی قبل از ارسطو نیز بوده‌اند که به فلسفه نیز

پرداخته‌اند. بنابراین ارسطو صرفاً فیلسوفی نیست که کاشف علل باشد.

ارسطو مدعی است که هیچ فیلسوفی قبل از او چیزی علاوه بر علل اربعه نشمرده است و حتی معتقد است که

تنقیح علل به نحوی که وی برشمرده از عهده کسی دیگر برنیامده است.

وی خود را خلف اسلاف می‌داند منتها به نحوی که فلسفه وی عالی‌تر از فلسفه اسلاف است. ارسطو علت غایی را

در حکمت اعلی، عین آن حکمت می‌داند و اعتقاد دارد که افلاطون، صرفاً دو علت را به کار برده که عبارتند

از: «علت ذات (صوری) و علت مادی».

او بیان می‌دارد که فلاسفه قبل از او، فقط در مورد علت مادی و گاهی هم عقل را به منزله لفافه‌ای برای نادانی

خود بحث نموده‌اند. اما افلاطون در رساله «تیمائوس»، مفهوم «دمیورژ» را به عنوان علت فاعلی به کار برده و نیز

علت غایی را در «صیوروت» عبارت از «تحقق خیر» می‌داند.

افلاطون را باید دارای مقام نازل‌تر از مادی‌گراهای قبل از او و باید او را حکیمی غیر الهی خواند اگر واقعاً (آن

گونه که ارسطو می‌گوید) علت فاعلی و غایی را قبول نکرده باشد.

ارسطو همان گونه که علت فاعلی یک حرکت و یک فعل را گاهی بیرون و گاهی درونی می‌دانست، علت غایی را

نیز گاهی بیرونی (در فاعل با شعور) و گاهی درونی (در فاعل‌های طبیعی) می‌داند. مثلاً رشد یک علف برای

تغذیه گوسفند و به هدف سیر کردن آن تحقق پیدا نمی کند بلکه همین که آخرین سیر تکاملی خود را طی کرد، غایت آن که همان رسیدن به آخرین مرحله کمال و بلوغ است تحقق می یابد. یعنی در واقع علت صوری یا صورت اخیری که علت پیدا می کند، همان علت غایی یا غایت هم محسوب می شود. (۱)

حکما می گویند: شیء مرکب حتم

۱۰. جهت اطلاع بیشتر از موارد یاد شده، به کتاب «تاریخ فلسفه» (یونان و روم) فریدریک کاپلستون، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، چاپ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی سروش، سال ۱۳۶۸، ص ۳۳۳ مراجعه شود.

سه علت لازم دارد که عبارتند از: «علت مادی، علت صوری و علت فاعلی». (۲)

اما در مورد معلول، معتقدند که چهار علت لازم است و آنها عبارتند از سه علت یاد شده برای شیء مرکب به علاوه «علت غایی».

آنان علت مادی و صوری را علل داخلی یا قوام و علت فاعلی و غایی را علل خارجی یا علل وجود می گویند.

۳. علل چهارگانه و تعریف آنها

علل چهارگانه فاعلی، مادی، صوری و غایی در فلسفه الهی در نهایت شهرت بوده و برای هر کدام تعریفی ذکر گردیده که به شرح ذیل بیان می شود:

صدرالمتألهین شیرازی درباره تقسیم و تعریف علل اربعه می فرمایند:

وَرَبَّمَا يَقُولُونَ: أَنَّ الْعِلَّةَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ جُزْءًا لِلشَّيْءِ أَوْ لَا يَكُونَ، وَالْجُزْءُ يَنْقَسِمُ إِلَى مَا بِهِ يَكُونُ الشَّيْءُ بِالْفِعْلِ وَهُوَ الصُّورَةُ، وَإِلَى مَا بِهِ يَكُونُ الشَّيْءُ بِالْقُوَّةِ وَهُوَ الْمَادَّةُ وَالَّتِي لَيْسَتْ بِجُزْءٍ إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَا لِأَجَلِهِ وَهُوَ الْغَايَةُ أَوْ مَا يَكُونُ بِهِ الشَّيْءُ وَهُوَ الْفَاعِلُ...» (۳)

معنای سخن صدر این است که گاهی درباره علل چنین می گویند که علت یا داخل در معلول و جزء آن است و یا خارج از معلول می باشد و جزء آن نیست. علتی که جزء معلول است دو قسم است یا چیزی است که معلول با توجه به آن «بالقوه» محسوب می شود و آن همان «ماده» است و یا معلول با توجه به آن «بالفعل» محسوب می شود و آن را «صورت» می گویند. علت بیرون از معلول که جزء معلول نباشد نیز دو قسم است، یا چیزی است که صدور معلول، به واسطه آن است و به عبارت دیگر صدور معلول به خاطر آن است و آن همان «غایت» است و یا چیزی است که صدور معلول از آن است که آن همان «فاعل» است.

می توان علت فاعلی را «ما به الشیء» یا «ما منه الشیء» و علت غایی را «ما لأجله»

۲۰. شرح اشارات و تنبیهات (خواجه طوسی)، انتشارات نشر البلاغه، قم، سال ۱۳۷۵، ص ۱۱.

۳۰. الأسفار الأربعة، قم، انتشارات مصطفوی، ج ۲، ص ۸۱۲۸.

الشّیء» یا «ما له الشّیء» و علت مادی را «ما به الشّیء بالقوّة» و علت صوری را «ما به الشّیء بالفعل» نامید.
۴۰. روابط علل چهارگانه با یکدیگر

بر اساس عقیده حکماء، هرگاه علل را با یکدیگر سنجیده و بین آنها نوعی مقایسه انجام دهیم روابطی بین آنها پیدا می‌کنیم و بر همین اساس، اسامی و عناوین گوناگونی از آنها به دست می‌آید. مثلاً علت صوری در مقایسه با جسم که مرکب (از ماده و صورت) است، علت صوری محسوب می‌شود و نسبت به ماده که (آن صورت) رفع ابهام از ماده می‌کند، صورت نام دارد و نیز نسبت به این که تحقق ماده بدون صورت امکان پذیر نیست، صورت یا علت صوری را از این حیث شریک علت فاعلی برای ماده به حساب می‌آورند.

ماده نیز نسبت به مرکب (جسم)، علت مادی و نسبت به صورت، ماده و نسبت به این که ماده، یک امر شخصی و واحد بالخصوص است ولی صورت، امری عمومی و واحد بالعموم است و اگر صورت بخواهد از حالت واحد بالعموم خارج و به واحد شخصی مبدل شود، محتاج ماده است، بنابراین به این اعتبار، ماده را شریک علت فاعلی برای صورت به حساب آورده‌اند.

علت غایی هم نسبت به فاعل، علت فاعلی یعنی علت علیّی علت فاعلی به حساب می‌آید و نسبت به فعل ناشی از همان فاعل، غایت محسوب می‌شود. یعنی غایت، یک ماهیت و تصور و یک مرحله متقدم دارد که همان صورت ذهنی غایت است در ذهن فاعل و از این جهت مقدم بر علت فاعلی و خود، علت علیّی علت فاعلی می‌باشد زیرا اگر آن غایت در ذهن فاعل نباشد هیچگاه فعل از فاعل صادر نمی‌گردد. و علت غایی یک وجود و تحقق و مرحله متأخری دارد که پس از ایجاد فعل توسط فاعل، محقق می‌شود که از این جهت، متأخر از فاعل بوده و معلول معلول فاعل به حساب می‌آید. (۴)

علت غایی، علت علیّی علت فاعلی

۴۰. الشواهد الربوبیة، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به صدرالمتألهین، چاپ سروش، سال ۱۳۶۶،

تهران، ص ۱۱۴ ۱۱۵.

بوده نه علت وجودی علت فاعلی. مرحوم خواجه طوسی در این باره می‌فرماید:

«والغایة علّة بماهیتها لعلّیّة العلّة الفاعلیّة معلولة فی وجودها للمعلول» (۵)

«غایت از حیث ماهیتش، علّت علّیتِ فاعلی است و از حیث وجودش، معلول معلول است.»

۵. اقسام علت فاعلی و رابطه علت فاعلی یا فاعل با علت غایی یا غایت

علت فاعلی را می‌توان به هشت قسم تقسیم نمود که عبارتند از:

۱. علت فاعلی اگر علم به فعل خود نداشته باشد و فعلش با طبعش سازگار هم نباشد، آن را «فاعل بالقسر»

می‌گویند. مانند فاعلیت نفس در تنفس هنگام مرض عارض در مسئله تنفس.

۲. علت فاعلی اگر علم به فعل خود نداشته باشد ولی فعلش با طبعش سازگار باشد، آن را «فاعل بالطبع»

می‌گویند. مانند فاعلیت نفس در تنفس، هنگام صحت.

۳. علت فاعلی اگر علم به فعل خود داشته باشد اما اختیاری در انجام فعل خود نداشته باشد مثل انسانی که بر

اثر تهدید دیگری ناچار به پریدن از دیواری می‌شود به نحوی که علم به فعل خود دارد اما چنان دچار دلهره شود

که عنان از کف داده و ناگهان بدون تصمیم و اختیار واقعی اقدام به پریدن نماید، آن را «فاعل بالجبر» گویند.

۴. علت فاعلی اگر فعلش ناشی از اراده‌اش باشد و اراده او پس از علم او به غایت و پس از تصور فعل توسط فاعل

باشد، آن را «فاعل بالقصد» گویند به نحوی که اگر قصد و اختیار او نباشد، قدرت او در انجام فعل و ترک آن،

حالت یکسان دارد. مانند انسانی که کاری را تصور کرده سپس آن را انجام دهد.

۵. علت فاعلی اگر علم به فعل خود داشته باشد و علم او به فعل خود همراه فعل بلکه عین فعلش باشد (یعنی

علم فاعل به فعل خود قبل از صورت گرفتن فعل، همان علم اجمالی فاعل به ذات

۵. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، قم، انتشارات شکوری، تیرماه ۱۳۷۱، ص ۱۳۲.

خودش باشد) آن را «فاعل بالرضا» گویند. مثل فاعلیت خداوند به افعال خود نزد حکمای اشراق.

۶. علت فاعلی اگر علم به فعل خود داشته باشد و علم فعلی او منشأ صدور فعل باشد، به نحوی که علم او به

فعلش زائد بر ذاتش باشد، آن را «فاعل بالعنایه» می‌گویند. مانند فاعلیت خداوندی در افعال خود نزد حکمای

مشاء.

۷. هرگاه علت فاعلی، علم به فعل خود داشته باشد و علم او به فعلش قبل از انجام فعل، عین ذاتش باشد و علت

اجمالی او به فعل در مقام قبل از ایجاد فعل، عین کشف تفصیلی ذات باشد، آن را «فاعل بالتّجلی» گویند. مانند

فاعلیت حق تعالی در افعال خود نزد حکمت متعالیه.

۸. هرگاه فعل و فاعل آن تحت سیطره و معلول فاعل دیگر باشند، آن را «فاعل بالتسخیر» گویند. (۶)

از میان علل فاعلی به معنای یاد شده، اتّصاف خدای تعالی به سه معنای اوّل، مستلزم سلب اختیار و اراده از

خدای تعالی است و فاعل بالتسخیر نیز برای حق تعالی معنا ندارد. زیرا او خود «مسخّر» است نه «مسخّر».»
 اتصاف خداوند به فاعلیت بالعنایه علاوه بر زیادت علم با داعی و اختیار، مستلزم خلّو ذات حق تعالی از علم تفصیلی ذات به افعال خود در مقام قبل از ایجاد است.
 اتصاف خدای تعالی به فاعلیت بالرضا اگر چه استلزام زیادت علم و اراده را ندارد ولی مستلزم خلّو ذات الهی از علم تفصیلی قبل از ایجاد است.
 پس بهترین معنا برای فاعلیت حق تعالی «فاعلیت بالتّجلی» است که هیچگونه نقص و ایرادی در آن تصور نمی‌شود.

۶. تقسیم فاعل به اقسام یاد شده، از کتاب «نهایة الحکمة» علامه سید محمد حسین طباطبایی، المرحلة الثامنة، الفصل السابع، اخذ شده است.

۶. کیفیت ارتباط فاعل بالتّجلی با علت غایی یا غایت

در فلسفه متعالیه، اعتقاد بر این است که علت غایی، چیزی غیر از علت فاعلی نیست و فقط تغار و تفاوت اعتباری بین علت غایی و فاعلی است نه تغایر در حاقّ واقع. صدر المتألهین شیرازی در این باره فرموده‌اند: «إِنَّكَ لَوْ نَظَرْتَ حَقَّ النَّظَرِ إِلَى الْعِلَّةِ الْغَائِيَّةِ وَجَدْتَهَا عَيْنَ الْعِلَّةِ الْفَاعِلِيَّةِ دَائِمًا إِنَّمَا التَّغَايِرُ بِحَسَبِ الْإِعْتِبَارِ...» (۷) «هرگاه نظر دقیق و درست به علت غایی نمایی در حقیقت، علت غایی را همیشه عین علت فاعلی می‌یابی و فقط تغایر اعتباری بین آن‌ها وجود دارد.»...
 هرگاه علت فاعلی، از نوع فاعلیت بالتّجلی باشد چون علم به فعل خود دارد و علم او به فعل خودش قبل از تحقق فعل می‌باشد و این علم به فعل، یک علم اجمالی است که با همین علم، ذات خود را با همه کمالات و صفات و اسماء و افعال به صورت کشف تفصیلی، ادراک می‌کند و ادراک ذات، مستلزم دوست داشتن و محبت به ذات خویش است و همین دوست داشت خویش در خدای تعالی اراده محسوب می‌شود، پس خدای تعالی با ادراک خود آنچه را از او صادر می‌شود نیز ادراک می‌کند و چون با ادراک خویش، لوازم ذات خویش از جمله اسماء و افعال و آثار خود را ادراک می‌کند و در پرتو محبت به خود، به افعال و آثار خود هم محبت می‌ورزد و آن‌ها را ایجاد می‌کند، پس در حقیقت، مقصود اصلی از افعال و آثار الهی، خود ذات الهی بوده نه چیزی بیرون از ذات خودش. بنابراین علت فاعلی و غایی در خدای تعالی که فاعل بالتّجلی است، واحد و یکسان می‌باشند. (جمله قبلی از صدر المتألهین شیرازی، شامل عینیت علت غایی با جمیع انواع فاعلیت‌های گوناگون می‌باشد.)
 حکیم علامه طباطبایی معتقداند که در وجود فاعل، دو مرتبه وجود دارد که یکی از آن دو مرتبه، مجملّاً طالب

است و دیگر مفصلاً مطلوب است و بین طالب و

۱۷. الأسفار، ج ۲، ص ۲۷۰، قم، منشورات مصطفوی.

مطلوب، یک نسبت برقرار است که داخل در ذاتِ فاعل بوده و آن را طلب می‌کند. طلب هم یعنی این که ذات فاعل، مجماً خواهان خویش است به نحو مفصل و از آن جهت که طالب خویش است، علت فاعلی می‌باشد و از آن جهت که مطلوب خویش است علت غای است و فعل صادر از او هم به خاطر خودش صورت می‌گیرد زیرا فعل صادر از او از حیث صدور از او، فعل است و از حیث رجوع به او غایت است. (۸) پس فعل از حیث صدور، چیزی جز تجلی فاعل نیست و از حیث رجوع هم چیزی جز علت غایی و غایت نیست. بنابراین فاعل هم متقدم است و هم متأخر و هم اول است و هم آخر. البته همه فاعل‌ها چنین نسبتی را با غایات خود دارند اما فواعل امکانی، چون ناقص هستند با ذات ناقص خود، طالب ذات کامل خویش هست اگر چه یک کمال ظنی و وهمی را تعقیب نمایند. (۹)

حکیم علامه کمپانی در این باره می‌فرماید:

«الفاعل الكامل عين الغاية

فإنه المبدأ والنهاية

بلا تقدم ولا تأخر

علماً وعیناً مستبصر تبصر» (۱۰)

یعنی؛ «فاعل کامل (چون حق تعالی) عین غایت است که هم مبدأ و هم انتها است بدون این که واقعاً مقدم و مؤخر از حیث فاعلیت و غایت شود. حتی حق تعالی از حیث علمی و عینی هر دو، هم فاعل و هم غایت است. یعنی تقدم و تأخر خداوند به دو اعتبار است نه به صورت تقدم و تأخر عینی و واقعی.»

۱۸. الأسفار، ج ۲، ص ۲۷۰، حاشیه مرحوم علامه طباطبایی.

۹. همان، تعلیقه حکیم سبزواری، ص ۲۷۱.

۱۰. الحکمة المتعالیة در شرح منظومه حکیم به نام «تحفة الحکیم از علامه کمپانی»، تألیف سید محمد کاظم

مصطفوی، مکتب الاعلام